

**Predigt zum 2. Sonntag nach Trinitatis, 14.6.2026,
Erlöserkirchengemeinde Düsseldorf (SELK),
Pfr. i.R. Gerhard Triebe**

Matthäus 11,25-30:

متی ۱۱: ۲۵-۳۰:

۲۵ در آن زمان عیسی آغاز کرد و گفت: «ای پدر، خداوند آسمان و زمین، تو را ستایش می‌کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و آن‌ها را بر کودکان آشکار ساختی. ۲۶ آری، ای پدر، زیرا خواست و رضای تو چنین بوده است. ۲۷ همه چیز از سوی پدرم به من سپرده شده است، و هیچ کس پسر را نمی‌شناسد جز پدر؛ و هیچ کس پدر را نمی‌شناسد جز پسر و هر آن کس که پسر بخواهد او را بر وی آشکار سازد. ۲۸ نزد من بیایید، ای همه شما که زحمت می‌کشید و بارهای سنگین بر دوش دارید؛ و من به شما آرامش خواهم بخشید. ۲۹ یوغ مرا بر خود بگیرد و از من بیاموزید، زیرا من بردبار و فروتن دل هستم؛ و برای جان‌های خود آرامش خواهید یافت. ۳۰ زیرا یوغ من آسان و بار من سبک است.»

نمیر! (پیر نشو) - اجتماع عزیز، این شعار زندگی برایان جانسون، میلیونر فناوری آمریکایی، است. او مانند بسیاری از ثروتمندان و افراد مشهور، دارایی خود را صرف تحقق رؤیای زندگی جاودانه می‌کند. این مرد ۴۸ ساله تاکنون توانسته سن زیستی خود را پنج سال کاهش دهد. هدف او این است که به سن زیستی ۱۸ سال برسد. او برای پروژه افزایش طول عمر خود روزانه چهار تا پنج ساعت وقت صرف می‌کند. زیرا این کار، علاوه بر یک برنامه غذایی دقیق و حساب‌شده، بیش از هر چیز به انضباط نیاز دارد: فعالیت بدنی زیاد، خواب کافی و یک برنامه روزانه بسیار منظم. مدتی پیش در داروخانه محله‌مان پوستری در ویترین دیدم. در آن از مردم برای شرکت در «دعوت شده بود. در فارسی می‌توان آن را «طول عمر» یا Longevity سخنرانی‌ای درباره «دیرزیستی» ترجمه کرد. پشت این گرایش جدید در سبک زندگی، آرزوی جوانی جاودانه یا حتی نامیرایی نهفته است. البته این موضوع چیز تازه‌ای نیست. یونانیان باستان نیز داستان‌هایی درباره «چشمه جوانی» نقل می‌کردند که گفته می‌شد هر کس در آن فرو رود، فوراً جوان می‌شود. همچنین اگر کسی از سیب زرین هسپریدها گاز می‌زد، جاودانه می‌شد. آنچه امروز تازه است این است که ما می‌کوشیم با کمک پژوهش و علم، عواملی را که بر داشتن یک زندگی هرچه طولانی‌تر و سالم‌تر تأثیر می‌گذارند، تغییر دهیم. احتمالاً همه‌گیری کرونا نیز در این روند نقش داشته است، زیرا این همه‌گیری بیش از پیش شکنندگی و محدود بودن زندگی را به ما یادآوری کرد. همچنین شاید نوعی ترس مبهم از آینده‌ای نامطمئن و از وابسته شدن به دیگران نیز در این میان بی‌تأثیر نباشد. اکنون، البته توجه به سلامتی خود امری مثبت است. اما برای بسیاری از مردم روزگار ما، غذا، ورزش، خواب و سلامت روانی به نوعی دین جایگزین تبدیل شده‌اند. کسی که از توصیه‌های مربوط به تغذیه سالم و تحرک کافی پیروی کند و دستورات پزشک را رعایت نماید، سالم، جذاب، تندرست و کارآمد باقی می‌ماند. او زندگی خود را تحت کنترل دارد. و اگر حال کسی خوب نباشد، در این پیش از آنکه به تعطیلات بروم، مردم به من می‌گویند: «خوب نگاه خود او مسئول آن است. استراحت کن.» و البته من هم دوست دارم همین‌طور باشم، دست‌کم برای اینکه بتوانم پس از بازگشت از عهده وظایفی که در انتظارم هستند برآیم. اما برای این کار دقیقاً چقدر باید بخوابم، مطالعه کنم یا فعالیت بدنی داشته باشم؟ چه باید بکنم تا از سرعت بالای کاری که در آن قرار دارم فاصله بگیرم؟ آیا حالا باید یک دستبند هوشمند تهیه کنم که در طول روز قدم‌هایم را بشمارد و شب خوابم را زیر نظر بگیرد؟ و بعد هم دائماً به من یادآوری کند که باید از تمام توانایی‌ها و ظرفیت‌هایم به بهترین شکل استفاده کنم؟

من فکر می‌کنم دقیقاً همین طرز فکر می‌تواند آدم را واقعاً بیمار کند. زیرا در این صورت همیشه زیر فشار هستم که همه چیز را درست انجام دهم، و اگر زمانی حالم خوب نباشد، در نهایت خودم را مقصر بدانم؛ چون به اندازه کافی ورزش نکرده‌ام، استراحت نکرده‌ام یا درست تغذیه نکرده‌ام.

۲.

هم‌عصران عیسی، البته، هنوز با چنین مشکلاتی آشنا نبودند. دین آن‌ها سلامتی نبود، بلکه زندگی‌ای بود که بتواند خواسته‌های خدا را برآورده کند. اما همان‌طور که امروز در میان ما وجود دارد، در آن زمان نیز افراد جاه‌طلب و موفق، و نیز افراد بی‌انگیزه و شکست‌خورده وجود داشتند. افراد جاه‌طلب و موفق گمان می‌کردند دقیقاً می‌دانند که اوضاع چگونه پیش می‌رود و چه کارهایی باید انجام داد و از چه کارهایی باید پرهیز کرد. برای آن‌ها که خود را متخصصان واقعی می‌دانستند، ده فرمان به هیچ وجه کافی نبود. آن‌ها ۶۱۳ حکم و مقررات دیگر تعیین کرده بودند که چه چیزهایی مجاز و چه چیزهایی ممنوع است. عیسی نیز می‌پذیرد که آنان «دانا و خردمند» هستند. اما با وجود تمام دانایی و خردشان، اصلاً نفهمیده‌اند که واقعاً در زندگی و مرگ چه چیزی اهمیت دارد. و به نظر من، آنان از این جهت شبیه برخی از پیروان جنبش دیرزیستی هستند که با وسواس می‌کوشند چرا همه دستورالعمل‌های لازم برای داشتن زندگی‌ای هرچه طولانی‌تر و سالم‌تر را رعایت کنند. این «دانایان و خردمندان» با وجود همه توانایی‌هایشان شکست می‌خورند، هنگامی که نوبت به درک آن چیزی می‌رسد که در زندگی و مرگ واقعاً ما را نگه می‌دارد و پشتیبانی می‌کند؟ عیسی می‌گوید: خدا این را از آنان «پنهان داشته است». این سخن ممکن است چنین فهمیده شود که گویا خدا نمی‌خواهد همه انسان‌ها قدرت و محبت او را بشناسند. اما رسول پولس در جایی می‌گوید که «خدا می‌خواهد همه انسان‌ها نجات یابند و به شناخت حقیقت برسند.»

اما خدا نمی‌خواهد کسی را مجبور کند. او در محبت خود، به آزادی ما احترام می‌گذارد. او دلایلی انکارناپذیر ارائه نمی‌کند که هر کسی را ناگزیر به پذیرش کند. راه عیسی دقیقاً این نیست که انسان‌ها را وادار سازد. بلکه او آمده است تا «آشکار کند»، تا پرده را کنار بزند و نشان دهد آن خدایی که پیش‌تر پنهان بود، کیست؛ تا محبت خدا را نسبت به انسان‌هایش نمایان سازد.

این امر شامل آن نیز می‌شود که او خود را برای رد شدن و شکست خوردن آماده کرده باشد؛ همان‌گونه که عیسی اندکی پیش از آن در کفرناحوم و شهرهای دیگر تجربه کرده بود. کسانی که گمان می‌کنند می‌دانند چگونه باید همه چیز را درست انجام داد، کسانی که تصور ثابتی از خدا دارند و مطمئن‌اند که او را کاملاً شناخته و درک کرده‌اند، همان «دانایان و خردمندان»، باید در تاریکی باقی بمانند. خدا نمی‌خواهد خود را بر آنان آشکار سازد، بلکه از آنان پنهان می‌دارد. قرار است کسانی که خدا را در نظام فکری خود جای داده‌اند و با او همچون موجودی کاملاً مشخص و قابل محاسبه رفتار می‌کنند، دقیقاً از همین راه به بن‌بست برسند.

در عوض، او می‌خواهد خود را به «نادانان و کوچک‌شدگان» آشکار کند؛ یعنی به کسانی که بارها در برابر خواسته‌ها و معیارهای خود شکست می‌خورند، به کسانی که درمی‌یابند نمی‌توانند با دینداران نمونه و ظاهراً کامل همگام شوند، و با همه تلاش خود برای شناخت خدا و انجام اراده او، به بن‌بست رسیده‌اند. اما درست همین افراد بودند که از عیسی پیروی کردند. کسانی که در واقع باید همه چیز را می‌دانستند، یعنی متخصصان الهیات و دین، او را رد کردند، آزار دادند و سرانجام - زیرا بر اساس تصور آنان از خدا، او بدعت‌گذار و کفرگو به شمار می‌رفت - به دست مرگ سپردند. اما خدا خود را در پسرش به ناگاهان، ترسیدگان و شکست‌خوردگان آشکار ساخت؛ و شگفت آنکه فقط به همین افراد! از همان آغاز، نظر او بر آنان بود.

۳.

از دیدگاه انسانی، این کار با خطری عظیم همراه بود. زیرا عیسی با روی‌آوری بی‌قیدوشرط خود به شکست‌خوردگان، معیار ارزش‌گذاری‌ای را که در سراسر جهان پذیرفته شده است، از اعتبار می‌اندازد. در همه جا انسان‌ها بر اساس عملکرد و موفقیت، بر اساس شایستگی و قابل اعتماد بودن،

بر اساس دقت و توانایی قضاوت می‌شوند. بنابراین بدیهی به نظر می‌رسد که در برابر چشمان خدا نیز همین معیار باید بیش از هر جای دیگر معتبر باشد. دقیقاً همین دیدگاه «دانایان و خردمندان» بود: آن‌ها می‌دانستند چگونه باید همه چیز را درست انجام داد. برای این کار نه تنها فرمان‌های خدا را در اختیار داشتند، بلکه ۶۱۳ حکم و مقررات پدران را نیز. به این ترتیب، در هیچ موقعیتی بدون راهنمایی روشن نبودند و همیشه دقیقاً می‌دانستند که چگونه باید رفتار کرد و چه کسانی در صف نیکان و چه کسانی در صف بدان قرار دارند. از نظر آنان، کسی که این امور را بشناسد و با دقت به آن‌ها عمل کند، نه تنها در زندگی موفق خواهد بود، بلکه می‌تواند در صلح و آرامش نیز در برابر خدا زندگی کند.

اما برای کسانی که بدشانشی آورده بودند و نه در خانواده‌ای دیندار و نه در شرایطی باثبات به دنیا آمده بودند، بلکه در محیطی رشد کرده بودند که دائماً باید برای گذران زندگی تلاش می‌کردند، اوضاع کاملاً متفاوت بود. در جایی که تقریباً هیچ فرصتی برای برآورده همه این انتظارات و خواسته‌ها وجود نداشت و انسان به همین دلیل به راحتی ممکن بود به راه‌های نادرست کشیده شود، به عقیده آنان دیگر از جانب خدا نیز امیدی وجود نداشت.

اما عیسی دقیقاً به سوی همین طردشدگان روی آورد. و معجزه رخ داد: آنان اجازه دادند که دوست داشته شوند، و از همین راه آموختند که در عیسی، خدا را دوست بدارند. در نهایت، «دانایان و خردمندان» خود را در برابر خدا بسته بودند و پشت «پارسایی» مشکوک خود سنگر گرفته بودند؛ اما باجگیران و گناهکاران، یعنی همان شکست‌خورده‌گان و جاماندگان آشکار، عیسی و انجیل او را یافته بودند. آنان به این اعتماد کردند که او دوستشان دارد و برایشان ارزش قائل است. نفسی به آسودگی کشیدند و از نزدیکی خدا شادمان شدند. ناگهان همه چیز برای آنان آسان‌تر شد. زیرا دیگر در این وسوسه نمی‌افتادند که بخواهند همیشه همه چیز را درست انجام دهند و امتیازات خود را در پیشگاه خدا به رخ بکشند. در عوض، به سادگی می‌پذیرفتند که عیسی به سوی آنان آمده است. دیگران نیز زمانی محبت او را خواهند فهمید که دریابند تمام آن امتیازهای ظاهری و خیالی، در واقع فقط آنان را از خدا دور کرده است.

۴.

اینکه قدرت و محبت خدا دقیقاً در اعمال عیسی آشکار می‌شود، تا امروز نیز برای همه انسان‌ها امری بدیهی و غیرقابل تردید نیست. عیسی می‌گوید: «همه‌چیز از سوی پدرم به من سپرده شده است، و هیچ‌کس پسر را نمی‌شناسد جز پدر؛ و هیچ‌کس پدر را نمی‌شناسد جز پسر و هر آن کس که پسر بخواهد او را بر وی آشکار سازد.» اینکه خود خدا در شخص این واعظ دورمگرد و شفادهنده در میان مردم حضور دارد، از ظاهر او قابل تشخیص نیست. این درست مانند یک سیم برق است. از ظاهر سیم نمی‌توان فهمید که برق در آن جریان دارد یا نه. تنها زمانی که یک لامپ به آن وصل شود، می‌توان بدون خطر تشخیص داد که سیم بی‌برق است یا جریان برق در آن وجود دارد. به همین ترتیب، اینکه عیسی تجسم قدرت و محبت خداست، فقط از آنچه می‌گوید و انجام می‌دهد قابل تشخیص است. و خود خدا نیز این حقیقت را با رستاخیز او تأیید می‌کند؛ زیرا با این کار، راه و عمل پسر خود را تصدیق می‌نماید.

از سوی دیگر، عکس این موضوع نیز صادق است: هر کس بخواهد قدرت و محبت خدا را تجربه کند، باید با عیسی در ارتباط باشد. وگرنه از کجا می‌توان دانست که خدا در همه چیز خیر ما را می‌خواهد؟ ما اغلب شکایت می‌کنیم که جهان ما چقدر تاریک است. شاید لامپ‌هایی هم وجود داشته باشند، اما گاهی تصور می‌کنیم که آن‌ها نمی‌توانند تاریکی را تغییر دهند، چون خودشان نیز خاموش و تاریک به نظر می‌رسند. اما کافی است آن‌ها را به برق وصل کنیم! بنابراین، اگر کسی گمان می‌کند خدا مرده است، کافی است او را با عیسی پیوند دهد؛ آن‌گاه خواهد دید که چگونه روشنایی پدیدار می‌شود. پسر می‌خواهد پدر را بر ما آشکار سازد. و در آن هنگام، خدا دیگر همچون موضوعی برای شناخت و تحلیل ما نخواهد بود که بتوانیم او را در نظام فکری خود جای دهیم و

پرونده‌اش را ببندیم. بلکه او به عنوان خدایی با ما روبه‌رو خواهد شد که در جست‌وجوی ماست، ما را دنبال می‌کند، برای ما دل‌نگران است، برای ما می‌کوشد، خود را برای ما فدا می‌کند و ما می‌توانیم به او تکیه کنیم.

۵.

او به‌ویژه «رنج‌دیدگان و باربردوشان» را نزد خود فرامی‌خواند؛ یعنی همان کسانی را که دیگران - موفق‌ها، توانمندا و برنده‌ها - نمی‌خواهند چیزی از آن‌ها بدانند. جامعه‌ای که همه چیز را بر پایه عملکرد و بازدهی می‌سنجد، با انسان‌هایی که دیگر در چرخ‌دنده‌های ماشین خوب روغن‌کاری شده‌اش درست کار نمی‌کنند، که ضعیف و بیمار، خسته و فرسوده‌اند، چه می‌تواند بکند؟ در چنین نگاهی، چه ارزشی دارند کسانی که چیزی به تولید ناخالص ملی اضافه نمی‌کنند و فقط باری بر دوش صندوق‌های تأمین اجتماعی به شمار می‌آیند؟ و خدایی که بر اساس چنین معیارهایی قضاوت شود، چه کاری می‌تواند با انسان‌هایی داشته باشد که اشتباه‌ها و ضعف‌های خود را دارند، با پرسش‌ها و تردیدهایشان دست‌وپنجه نرم می‌کنند، محبت او را در رفتار با دیگران بارها تیره و کمرنگ می‌سازند و نمونه‌ای قانع‌کننده از قدرت و زیبایی ایمان ارائه نمی‌دهند؟

اما خدایی که عیسی او را آشکار می‌کند، کاملاً متفاوت است. او فریاد می‌زند: «نزد من بیایید! ... من به شما آرامش خواهم بخشید.» «ای شما که زیر فشار زندگی فرسوده شده‌اید، ای خستگان و از نفس افتادگان، ای کسانی که دیگر توانتان به پایان رسیده است، به من اعتماد کنید. یوغ من آسان و بار من سبک است. زیرا لازم نیست ابتدا چیزی به دست آورم یا کاری انجام دهم تا بتوانم از آن خدا باشم. من از هر اجبار و فشاری آزاد هستم. شما نیز می‌توانید آزاد باشید. ببینید، خدا شما را بر اساس این نمی‌سنجد که آیا همیشه همه چیز را درست انجام می‌دهید و هر صبح سرحال و آماده هستید یا نه. او نمی‌پرسد بازده کار شما چند درصد است. او بررسی نمی‌کند که آیا برای همه پرسش‌ها پاسخ درست دارید یا نه. همه این‌ها برای موفقیت واقعی زندگی شما تعیین‌کننده نیست. این قدر خودتان را به این ترتیب، عیسی تحت فشار قرار ندهید! کمی رها کنید! کمی استراحت کنید - نزد من!» می‌خواهد ما را به این اعتماد جلب کند که خدا ما را در دست خود نگه می‌دارد و زندگی ما را تضمین می‌کند، بی‌آنکه به عملکرد و دستاوردهای ما وابسته باشد.

ایمان داشتن به سادگی یک کودک است. این همان چیزی است که در اینجا گفته می‌شود. ایمان در ساعت‌های طولانی شب و در میان اندیشه‌های آشفته و فرساینده به دست نمی‌آید. ایمان آوردن به همان اندازه آسان یا دشوار است که پذیرفتن یک هدیه. عیسی به جای «تو باید»، می‌گوید: «لازم نیست». این همان یوغ تازه و آسانی است که او بر دوش ما می‌گذارد. لازم نیست با آرنج راه خود را باز کنید و هرگاه ضربه‌ای خوردید، ضربه را پس بدهید. لازم نیست دائماً خود را فرسوده کنید؛ نه با کار بی‌وقفه و نه با سرگرمی‌ها و تفریحات بی‌پایان. حتی لازم نیست با سرسختی و فشار، خود را به دعا وادار کنید. پدر آسمانی شما می‌داند که به چه چیز نیاز دارید.

توجه به تغذیه سالم، تحرک کافی، خواب مناسب و سلامت روانی، بی‌تردید کار نادرستی نیست. اما نباید از این راه برای خود استرس تازه‌ای ایجاد کنم. همچنین تلاش برای داشتن زندگی‌ای که مطابق خواست خدا و در خدمت هموعان باشد، کار اشتباهی نیست. اما ارزش و موفقیت زندگی ما به این امور وابسته نیست. آنچه مرا نگه می‌دارد و پشتیبانی می‌کند، عملکرد و موفقیت من، آمادگی جسمی و جذابیت ظاهری من، بی‌عیب بودن من یا تأیید و تحسین دیگران نیست. اگر می‌خواستم زندگی‌ام را بر این پایه بنا کنم، خود را نابود می‌کردم. آن‌که واقعاً مرا نگه می‌دارد و پشتیبانی می‌کند، کسی است که مرا بی‌قیدوشرط می‌پذیرد و دوست دارد؛ کسی که زندگی خود را برای من در کفه ترازو گذاشت و جایگاهی در کنار خود به من وعده داد. نزد او می‌توانم نفسی آسوده بکشم و آرامش و صلح بیابم - و نیز زندگی جاودانی را که آن‌گاه واقعاً بهشتی خواهد بود. آمین.